

شرح و تفسیر

نی نامه مثنوی معنوی

مهدی سیاح زاده

بخش یازدهم

برگرفته از کتاب « و چنین گفت مولوی »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - چاپ دوم ۱۳۸۱ (۲۰۰۲)

شرکت کتاب - لس آنجلس - چاپ اول ۱۳۸۹ (۲۰۱۰)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ دوم ۱۳۹۴ (۲۰۱۵)

۱۱

نی حریف هر که از یاری برید
پرده هایش، پرده های ما درید

۱۱/۱

«نی» پرده در

پس فقط عاشقان حقیقی خدا هستند که از «شراب الهی» سرمست اند. «نی» (هوای درون نی = آدم) سرسلسله ی این عاشقان ابدی است و رفیق و هم پیاله ی «ازیار بریده ها» ی دردمند است. این است که در ادامه نی نامه مثنوی می گوید:

۱۱

نی حریف هر که از یاری برید
پرده هایش، پرده های ما درید

۱۱/۱

پیش از ادامه، لازم است اینجا توضیحی داده شود و آن این که گفتیم: نی سمبل انسان است. وقتی مولوی در آغاز مثنوی می گوید: «بشنو این نی چون حکایت می کند...» همانطور که بیان شده، منظورش از این است که «آن هوای ناپیدای درون نی» یعنی «آدم درون» انسان است که دارد شرح جدایی خود از نیستان را می دهد. در طول همه ی مطالب

مثنوی، همین موضوع صادق است و یعنی وقتی نی حرف می زند، قطعاً منظورش پوسته ی نی یا جسم انسان نیست. آن که دارد از جدایی یاد می کند، آن که دارد روایت عشق را می کند، «هوای ناپیدای نی» است. در این قسمت نیز هنگامی که مولوی می گوید: «نی حریف هر که از یاری برید...» منظورش از نی همان روح است، نه جسم مادی انسان اکنون با این توضیح به تفسیر این بیت پردازیم.

واژه ی «حریف» در اصل به معنی هم زور و هم قدرت است و همچنین به معنی رفیق و هم پیاله نیز آمده است. موسیقی ایرانی از دوازده دستگاه ساخته شده و هریک از این دستگاه ها دارای گوشه هایی است که آن را «پرده» هم می گویند. مثل گوشه ها و پرده های عراق، بوسلیک و غیره... پیشتر گفتیم که مولوی ظاهراً بر همه ی دستگاه های موسیقی ایرانی و همچنین از گوشه ها و پرده های آن آگاه بوده است. چند بیتی از یک غزل او را خواندیم که انواع گوشه ها را نام برده بود. با این توضیح خیلی آسان است بفهمیم مولوی در این بیت چه می گوید:

«آدم» که از آغاز آفرینش مست جمال الهی است، رفیق و هم پیاله (حریف) هر آن کس است که از یارش بریده شده باشد. (از یاری برید). «آن کس» کیست؟ همه ی آن کسان که از «یار بریده شده اند» ولی در درونشان به برکت وجود «آدم»، عشق به خدا موج می زند. «آن کس» یعنی تو،

یعنی من، یعنی همه ی هستی. پرده ها و گوشه های نوای نی که از جدایی ها (بریده شدن ها) حکایت می کند، حجاب های «تن پوش» ما را می دَرَد و آن وقت است که «خود» (من) من، به قول حافظ «از میان بر می خیزد.»

«تو خود حجاب خودی، حافظ از میان برخیز»

یعنی «بی خود» می شویم و همین «بی خودی» وصال معشوق (خدا) را ممکن می سازد. و این بی خودی یعنی از خود جدا شدن و در یک کلام، یعنی «در خود مردن».
